



صفر
سحر

Personal Cipher

MOHSENNAMJOO

Lyrics	Music	Song	
Mohsen (2012)	Mohsen (2012)	مریم	۱
Mohsen (2011) Fakhreddin Araghi	Inspired by Tinariwen	اگر بذارم	۲
Mohsen (2013)	Mohsen (2015)	آرا...	۲
From Mafatih-ul-Jenan	M.H. Namjoo (1988)	دعای مُجیر	۴
Hafez	Mohsen (1998)	مُرضع خوانی	۵
Mohsen (2005)	Mohsen (2012)	چه کسی؟	۶
Mohsen (1996)	Mohsen (2016)	به مادرم	۷
Mohsen (2005)	Mohsen (2015)	پدر	۸
Arezoo Khosravi (1996)	Mohsen (2015)	شانهایم	۹
Bijan Elahi	Mohsen (2015)	چه خبر؟	۱۰

• تقدیم به بهار

۱ • مریم • باباطاهر • نامجو

پریشان سُنبلان پُرتاب مَکِه
 خمارین نرگسان در خواب مَکِه
 بُرینی تا که دل از مو بُرینی
 بُرینه روزگار، اِشتاب مَکِه^۱

*

اسبِ بی کَهر را بنگر^۲؛
 رنجِ بی ثمر را،
 شوقِ بی هدر را بنگر؛
 مرزِ پُرگهر را.

تو بر رویِ سیمرغ‌ات سالگان به خانه می‌آیی
 می‌دانم، نمی‌دانم چه کس این گونه‌ات نگاشته، دخترِ دمِ بخت!
 که «عنقا» نام می‌شوی و از صد پشه می‌گذری
 به خانه می‌آیی، به خانه می‌آیی

باور کن سی‌باره مرغِ این قلم پَری شد
 باور کن سی‌باره نوشته‌ام اسمت را،
 جرئت نمی‌کنم!

مریم در مریم دویده
 بی‌خویشتن از آتش‌پاره‌ای که هر صبح بیدار می‌شود
 مریم در مریم دویده
 عاشقانه‌ترانه‌ای که نمی‌شکند بر هیچ وامانده تنابنده‌ای

آی تنها مرغِ اِشتابیده‌ی هر سحر!
 آن ساعت چگونه می‌پَری؟

بعد از این هرساله بشتاب

**مریم از تو مسیح می‌بارد
 هر دم از تو مسیح می‌بارد**

اسبِ بی‌کَهر را بنگر؛
 رنجِ بی‌ثمر را،
 شوقِ بی‌هدر را بنگر؛
 مرزِ پُرگَهر را.

• تقدیم به شاعران معاصر ایران

۲. اگر بذاری • نامجو • عراقی

نه از این مثال سرخوش روی بر جانانه دارم
نه از این حضور بی صبر برآورم قراری

نه به پای می خرامم نه به هستی ام مُدام
نه کنار امنِ اهلی که دلم شود به زاری

نه از این کناره جستم، نه کسی که می پرستم
نه به خاک ره فتادم، نه به آسمان فراری

گورِ بابای عدالت! «به چپم» که رفت مهلت!
تو زَم «آزادی» می دارم به خدا اگر بذاری

درِ دَیْرِ می زدم من که ندا ز در درآمد:
که درآ، درآ عراقی! که تو هم از آن مایی

به طوافِ کعبه رفتم به حرم رَهَم ندادند
که تو در بیرون چه کردی که درون خانه آیی؟

به کدام مذهب است این؟ به کدام ملت است این؟
«تیناریون»^۳ رو بخونی با فخرالدین عراقی

که تو بی قرار یاری و ز یار هم فراری

• شرفات من به باد و اثرات ام دوزاری

* تقدیم به کیومرث و مانی حکیم

۳... آرا * نامجو

مالید پای ما را،
پای من شکسته ز خارا.
خارید گونه‌ها را،
این گونه‌های عزیز دل آرا.

سوزید کون ما را،
کون بلورِ جوش خورده‌ی ما را.
تَرکید قلبِ من چو فرو کرد اینجکشین^۴ سه‌لیتر هوا را.

غم اهرمن نگشت نگارا،
غم بهر من مَرید جفا را.
پیچ عاقبت ز مهره جدا شد؛
هم ذوب شد، و ریخت آچارا.

گایید خوار ما را و ریخت نگارا!
این‌تر تجلی‌ات مدرن، سوارا!
من مانده در هرات و بخارا.
این‌گونه شیوه‌های مدارا:

گایید خوار ما را!
خوار من گذشته‌گرا را!

این بخش از متن آهنگ استثنائاً مطابق اصلی شعر نوشته شده و ترتیب خوانش سطرها با آنچه در آلبوم شنیده می‌شود اندکی متفاوت است. -و.

گُه از زمین و زمان جوشد یارا!

گُه بر تَنَم نشست هوارا، هوارا، هوارا!
 «هیہات مِنَّا الذَّلَّةُ»^۵ از سِرِ چاررا،
 خاکسترَم که سوخت هوا را.

پیچِ عاقبت ز مهره جدا شد؛
 و ریخت نگارا!

نگارا! این بَرِ تجلّیاتِ مدرن، سوارا!
 من، مانده در هرات و بخارا.

این گونه شیوه‌هایِ مدارا:

گایید خوارِ ما را!

گایید خوارِ ما را...

- خوارِ من گذشته‌گِرا را!

* تقدیم به چهار خواهرم:
ترگس، ناهید، سارا و فائزه خانم

۴. دعای مُجیر^۶ • از مفاتیح الجنان

أَجْرْنَا مِنَ النَّارِ، يَا مُجِيرُ!	تَعَالَيْتَ يَا رَحْمَانُ	سُبْحَانَكَ يَا اللَّهُ
أَجْرْنَا مِنَ النَّارِ، يَا مُجِيرُ!	تَعَالَيْتَ يَا كَرِيمُ	سُبْحَانَكَ يَا رَحِيمُ
أَجْرْنَا مِنَ النَّارِ، يَا مُجِيرُ!	تَعَالَيْتَ يَا قَادِرُ	سُبْحَانَكَ يَا مَالِكُ
أَجْرْنَا مِنَ النَّارِ، يَا مُجِيرُ!	تَعَالَيْتَ يَا سَلَامُ	سُبْحَانَكَ يَا قُدُّوسُ

أَجْرْنَا مِنَ النَّارِ، يَا مُجِيرُ!	تَعَالَيْتَ يَا تَوَّابُ	سُبْحَانَكَ يَا وَهَّابُ
أَجْرْنَا مِنَ النَّارِ، يَا مُجِيرُ!	تَعَالَيْتَ يَا مَرْتَحُومُ ^۷	سُبْحَانَكَ يَا فَتَّاحُ
أَجْرْنَا مِنَ النَّارِ، يَا مُجِيرُ!	تَعَالَيْتَ يَا مُقَدِّرُ	سُبْحَانَكَ يَا مُصَوِّرُ
أَجْرْنَا مِنَ النَّارِ، يَا مُجِيرُ!	تَعَالَيْتَ يَا بَاقِيُ	سُبْحَانَكَ يَا هَادِيُ

أَجْرْنَا مِنَ النَّارِ، يَا مُجِيرُ!	تَعَالَيْتَ يَا رَفِيقُ	سُبْحَانَكَ يَا شَفِيقُ
أَجْرْنَا مِنَ النَّارِ، يَا مُجِيرُ!	تَعَالَيْتَ يَا مَوْئِسُ	سُبْحَانَكَ يَا أَنِيسُ
أَجْرْنَا مِنَ النَّارِ، يَا مُجِيرُ!	تَعَالَيْتَ يَا جَمِيلُ	سُبْحَانَكَ يَا جَلِيلُ
أَجْرْنَا مِنَ النَّارِ، يَا مُجِيرُ!	تَعَالَيْتَ يَا بَصِيرُ	سُبْحَانَكَ يَا خَبِيرُ
أَجْرْنَا مِنَ النَّارِ، يَا مُجِيرُ!	تَعَالَيْتَ يَا مَوْجُودُ	سُبْحَانَكَ يَا مَعْبُودُ

• أَجْرْنَا مِنَ النَّارِ، يَا مُجِيرُ!	تَعَالَيْتَ يَا مَاجِدُ	سُبْحَانَكَ يَا وَاجِدُ
---	-------------------------	-------------------------

۵ • مُرَصَّعِ خَوَانِی^۸ • حافظ

• تقدیم به رضا بهبودی

مرا می‌بینی و هر دم زیادت می‌کنی دردم
تو را می‌بینم و میلیم زیادت می‌شود هر دم

به سامانم نمی‌پرسی، نمی‌دانم چه سر داری
به درمانم نمی‌کوشی، نمی‌دانی مگر دردم؟

نه راه است این که بگذاری مرا بر خاک و بگریزی
گذاری آر و بازم پُرس که تا خاکِ رهِتِ گردم

ندارم دستت از دامن به‌جز در خاک و آن دم هم
که بر خاکم روان گردی بگیرد دامنت گردم

فرو رفت از غم عشقت دم‌دم می‌دهی تا کی؟
دمار از من برآوردی، نمی‌گویی برآوردم!

شبی دل را به تاریکی ز زلفت باز می‌جستم
رُخْت می‌دیدم و جامی هلالی باز می‌خوردم

کشیدم در بَرت ناگاه و شد در تابِ گیسویت
• نهادم بر لب لب را و جان و دل فدا کردم

۶ • چه کسی؟ • نامجو • سعدی • علی جافری • تقدیم به علی جافری و دوستان کرج

خلق از توی منجلاّب می‌رند همه نانوا، ساقی، دکتر و چوپان رَمه
 خلق از توی افتضاح می‌رند همه هر نارو که خوردند، گفتند کمه

چه کسی حرفِ حق را می‌زند بر ما بالاخره؟

چه کسی می‌آید به دنیا بالاخره؟
 کدام رود به دریا می‌ریزد بالاخره؟
 کدام بار هک می‌شویم ای دوست بالاخره؟
 کدام سرو به بالایِ دوست مانند است؟

آتش به دهان چه کسی خواهد ریخت بالاخره؟

چه کسی حرفِ حق را می‌زند بر ما بالاخره؟

«دیگه کدوم ققنوس می‌ره می‌آد به دنیا؟
 کدوم قناری می‌خونه؟ کدوم طاووسه که پَر می‌جُنبونه؟»

هی! نفس کی می‌کشیم عمیق بالاخره؟

هی! روح از بدن کی در می‌رود؟

هی! آسفالت دست‌انداز دارد چرا؟

هی! ماشین برای چه تولید می‌کنیم؟

هی! بوق می‌زنی چرا این قدر بی‌شعور؟

هی! داد نزن! هی! خَف بمیر!



هی! برو گم شو از این در بیرون!

هی! نه از پنجره برو!

هی! نه از حنجره برو!

نعره، نعره، نعره، نعره، بالاخره!

{انفجار}

هی! [...]س چرخ بزن بالا پایین برو دراز به دراز با آن لگنتهات!

هی! بر ترافیک بیفز! بالاخره!

هی! خود جان ترافیک شو بالاخره!

مبادا عقلا از چشمات نقل مکان کند!

صورت گر نقاش چین! رو صورت یارم ببین.

یا صورتی برکش چنین!؛ یا می‌زنم خوار تو [...]!

مبادا عقلا از چشمات نقل مکان کند!

دزدی ببین، دورنگی ببین

با سرعت بسیار در اتوبان می‌تازد

مبادا عقلا از چشمات نقل مکان کند!

حماقت موزون نگر در مانتوی تنگ می‌تازد

تبعیت کپل از کپل

مبادا عقلا از چشمات نقل مکان کند!

های! چه کسی حرف حق را می‌زند بر ما بالاخره؟ •

۷. به مادرم * نامجو

* تقدیم به نصرت خانم

از فواره‌فراز ترانه‌های تغزلِ وامق و عذرا^{۱۱} می‌آیم و دست‌اندازی تمام گردن‌های ناگُلفت
تا نی‌آنه بشینیم روی زانوی چهل‌تگه‌اش پیراهنِ بلند تا قهوه‌ای ساقی بی‌موی آمده‌اش‌ش‌ش، اش-اش-اش-
اشک و ادراهم که بر دامن‌اش ریخت و هیچ‌کدامم گس‌اش آزم خردی نگرفت و حالا-
حالا که نمی‌دهم، نمی‌دهم بو که حالا پس می‌خواجم آرام-
آرام می‌خواجم و شعر می‌گویم و به بیدارش خوابیده‌ها می‌خوانم و می‌خوابانم‌شان تا به خواب-
سند بیداری پاره کنند.

حالا چون بو نمی‌دهم، نمی‌دهم بو دیگر به مالشِ دیگر کسان
به مالشِ دیگر

به مالش

به مال

به ما

به ما

به مادرم

به مادرم‌اش تقدیم می‌کنم این شعر

اگر خوش برآیدم‌ممم-

مو، لای درز مادرم نمی‌رود به‌خدا

نمی‌رود مادرم هیچ‌کجای، جز به‌خدا

دیو و پری پس انداخته‌اند-کی زیاد و جز پدرم

مو لای درز مادرم، مولای در ز لولای درز- مادرم نمی‌رود طوطی شیرینی‌ست مادر من

یعنی زاده‌ی اویم من، ما، یا هرکس دیگر!

تواندمی لای سیبیل پُریشتی الحاد «نیچه» چرچرِ طوطیانه سر کُند و عینِ طوطی بی‌غرُقُرُقُرآن
بخواند که صحیح است، ت-ت-

تربون گر به دستمش باشد دهیم به هیچ‌کجای نَرَوانِیمان جُزا خدا

که خدا را به خِیَلِ خویش درآورد حتّی

که خدا مرئوس است و هیچ نتواند قرآن بر کُند و قُرمه‌سبزی دَم کُند و با تمام ملحدانِ دیو و
پری که ماییم، سُر!

به مادرم

به مادرم‌اش تقدیم می‌کنم این شعر

اگر خوش برآیدم

از دست شده شاعرانه عشقِ چهل‌هزار برادرانه‌ی شاعرشاهزاده‌ی بی‌نمکِ یخِ دانمارک^{۱۲} و هَر-
هر چیزِ غمین و تراژیده‌ی دیگر

نرسد به پای سیاه‌دسته‌ی چرب‌غذای سبزِ خوشمزهاش قابلمه که فروافتاد از دستِ مادرِ من بیدرکجا^{۱۳}
در آن لحظه **کجا؟**

کجایی «مایاکوفسکی»^{۱۴} میخِ کفش؟!

که مادرم آن را فرو کند به درزی که مو لایِ آن نمی‌رود به خدایی که در درز دارد و درز دارد
آن خدای و نمی‌بیند مادرم

به مادرم

به مادرم‌اش تقدیم کردم این شعر

اگر خوش برآمد

۸ • پدر • نامجو • حافظ • تقدیم به خاطره‌ی محمدحسین نامجو و برادرانم: محمود و مجید

به تأسیسات جانم، مَه‌ره‌ای از بیچ خود آزد
 ز تلویحاتِ عمرم، بخشِ عمده از «هدر» دَر رفت
 ز موروثاتِ آن رنجِ پدر سی سال کارمندی
 بدین راه و روش می‌رو که با دلدار پیوندی!
 بدین راه و روش

هی برو برو، برو برو، برو برو، برو برو، برو برو^{۱۵}

که با دلدار پیوندی!

*

پدر می‌گفت: مرا عهدی‌ست با جانان که تا جان در بدن دارم
 ورق امضا کنم، حسّاب‌داری یک شهر را از نظر رانم

ورق امضایِ کردِ هی آن پدر، آن ساده‌ی صادق،
 نکرد از آن همه اعداد طیّ سی سال یکی را جابه‌جا با اون یکی
 تا زیستن همچون هلو گردد
 همه دنیای سه‌بُعدی هلو اندر گلو گردد
 پدر _ خدّایامرز _ گفت: مرا عهدی‌ست با جانان که تا...

خاکم به سر، خاکش به سرمان شد!
 در زیر خاک است؛ خیلی وقته!

*

ز تأسیساتِ جانم مُهره‌ای از پیچِ خود «شیر» خورد
 یکی آمد جلو و رفت عقب گیجِ خورد
 یکی از جانِ ما سیرِ خورد
 یکی سالم شد و هر صبح به صبحِ شیر خورد
 یکی جوآن، یکی پیر مُرد

یکی توی کفنِ یاواشکی احساسِ منفی‌ر کرد پنهان
 به آن‌سویِ تَتَقِ تَقِ تَقِ
 بگیر بریند بیا بردار برو جور کن
 برو هر جور هست جور کن
 برو به آدمات زور کن
 برو از دوستان کمک بگیر
 برو به گوشه‌های خِیفِ کن بمیر
 { برو ساکت! خفه!
 برو مرد! برو!
 برو آقای نامجو! برو!}
 اصلاً نفهمم آن صدایت را
 برو زِرِ هم نزن، ساکت
 به الطافِ خداوندی!

ز تلویحاتِ عمرم هم یکی این‌که بخشِ عمده‌اش از «هدر» در رفت! •

۹. شانه‌هایم^{۱۶} • آرزو خسروی

* تقدیم به عشق اول

شانه‌هایم	شانه‌هایم	شانه‌هایم
شعاع	شعاع لب‌پریده‌ی خورشید	شعاع
دو خال داغ سیاه	بر شانه‌هایم	دو خال داغ سیاه
می‌پیچ	بر شانه‌هایم	می‌پیچ
تو بکشانی‌ام	به هرکجا که بکشانی‌ام تنها تو	تو بکشانی‌ام
من شانه‌هایم	ریسمان زلفکان پیچ	من شانه‌هایم
چاک‌چاک سرخ بر چین شانه‌هایم	شانه‌هایم برجین، می‌آیم	چاک‌چاک سرخ بر چین شانه‌هایم
شب‌پریده سیاه بر شانه‌هایم		شب‌پریده سیاه بر شانه‌هایم
می‌بگزد شانه‌هایم چالاک، که می‌آیم		می‌بگزد شانه‌هایم چالاک، که می‌آیم
به هرکجا که بکشانی‌ام	تو تنها بکشانی‌ام	به هرکجا که بکشانی‌ام
نمی‌گریزم نمی‌گریزم	شانه‌هایم	نمی‌گریزم نمی‌گریزم
ریسمان زلفکان به پیچ خراشیده	شانه‌هایم	ریسمان زلفکان به پیچ خراشیده
آبی‌رگان استخوانی سپید بر	شانه‌هایم	آبی‌رگان استخوانی سپید بر
خونم	خط	خونم
خونم	خط	خونم
خونم	خط	خونم
	برون جسته سرخ از شانه‌هایم	

ریسمان زلفکان	شانه هایم	بیچ بر
	شانه هایم	می کشان
	شانه هایم	می بزن تازیانه
	شانه هایم	نمی هراسم بی شکوه

به هرکجا که بکشانی ام به هرکجا که تو بکشانی و بکشانی ام به هرکجا که بیایم

شانه هایم

زنگی شانه هایم می آیم

آتش به کام	ریش ریش از نیش	بی ریشگان
شانه هایم		
شانه هایم	دوزخین	
شانه هایم	دندان می بگزیدگان	کبودان
شانه هایم	افسران خون	
شانه هایم	سپید و سیاه و سرخ رود	
شانه هایم	می بزن چنگ نوای	می افشرم
شانه هایم می بتر	می بزن زخم می بدر	می بزن چنگ

به هرکجا که می آیم که به هرکجا که بکشانی ام تو

شانه هایم	سوگند شوّم	ترس خورده
شانه هایم		آفت زده
آتش بکام	پنجه راه راه	بریده بریده

ریسمان زلفکان
 به پیچ دریده
 شان‌هایم
 فروریخته
 با‌م‌هایم
 مادینه‌قناتِ خشکیده
 شان‌هایم
 فروریخته
 شان‌هایم
 می‌ببار بر
 شان‌هایم
 می‌ببار
 شان‌هایم
 تا می‌پیچ بر
 و به هرکجایم که می‌بکشانی ام تو
 با شان‌هایم
 با شان‌هایم
 خراشان شان‌هایم
 می‌ایم

• تقدیم به حمید نامجو

۱۰. چه خبر؟^{۱۷} • بیژن الهی

چه خبر؟ مرگِ عالمی تنها،
خاطرش خفته، شاهدش سقری.
جان جانان، کجا؟ و رای کجا.
گوشه زد با ستاره‌ی سحری.

چه خبر؟ مرگِ دل. گُلی ندמיד
تا به لطفِ هوا، به گریه‌ی ایر
از زمین رازِ آسمان نچشید.
تازه شد داغِ لاله‌های طری^{۱۸}.

چه خبر؟ مرگِ حقِ حق و هوهو.
لال شد مرغ و نغمه رفت از یاد،
تا که گنگانِ ده‌زبان دورو
نازمستی کنند و جلوه‌گری.

چه خبر؟ مرگِ قول و فصلِ خطاب.
سپر افکند هر زبان آور:
قَبَسِی^{۱۹} زنده کرد، نِک^{۲۰} چه جواب
چون نَفَس بر می‌آورد شجری^{۲۱}؟

چه خبر؟ تا کمان غمزه کشید،
از سَمَن تا چمن بشارت رفت؛
نَخَل پوسید و جز غبار ندید
کس بر اوراقِ بوستان اثری.

دود دل تا برآوردِ شبنم،
از نظر رفت و یادِ غنچه نماند.
شُکُزِلَّه که از صفایِ اِزْم
سَمَرِی ۲۲ ماند و لَیْلَةُ الْقَمَرِی ۲۳.

چه خبر؟

دنیا تَیَّه ۲۴ بود و بی‌سَر-و-ته،
«خانه آباد» گفت و دید و شنید
شاهدی می‌کُنند و بَهَبَه‌ه
مگسِ بی‌مَرِّی ۲۵ و خِیَلِ خری.

• چه خبر؟

• یادداشت‌ها •

۱. مکه: مَن/ بَرینی: بر این هستی/ بُرینی: بُری/ بُرینه: بُرد/ اِشتاب: شتاب.

این دوبیتی باباطاهر در اکثر منابع به این صورت آمده است:

پَریشان سَنیلان پُرتاب مَکّه
بَرِ اِینی تِه که دل از ما بُرینی
خمارین نرگسان پُرخواب مَکّه
بُرینه روزگار اِشتاب مَکّه

۲. «اسبِ کَهَر را بنگر» (Behold a Pale Horse) عنوانِ فیلمی است از فرد زینه‌مان (۱۹۶۴).

۳. Tinariwen. نامِ یک گروه موسیقی بلوز آفریقایی است که اعضای آن از تبار صحراگردان «طوارق» و اهل کشور مالی در شمال غربی قاره‌ی سیاه هستند. یکی از آلبوم‌های این گروه به نام Tassili در سال ۲۰۱۲ مفتخر به کسب جایزه‌ی گرمی در بخش موسیقی جهان شده است. بخشی از ملودی «اگر بذاری» مُلهم از Imidiwan Ma Tenam اثر این گروه است. اطلاعاتِ بیشتر در:

www.tinariwen.com

۴. Injection (تزریق).

۵. یعنی: چه دور است از ما خفّت و خواری.

۶. دعای مُجیر از ادعیه‌ی شیعه است که شیخ عبّاس قُمی در مفاتیح‌الجنان آن را نقل کرده؛ به‌اعتقاد شیعیان، جبرئیل این دعا را بر پیامبر اسلام برخوانده است. ساختارِ کلیّ این دعای ۸۸بندی به این صورت است (در هر جای خالی، یکی از اسماء و صفات الهی قرار می‌گیرد):

سُبْحَانَكَ يَا تَعَالَيْتَ يَا أَجْرُنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ

که یعنی: مُرّه‌ی ای بلندمرتبه‌ای ای ما را از آتش پناه ده، ای پناه‌دهنده!

۷. مُرتاح، به معنایِ صاحبِ راحت و نشاط. مسرور.

۸. مرصّح خوانی در کنارِ مرگّب خوانی از شیوه‌هایِ قدیمی در ارائه‌ی آوازِ ایرانی‌ست. در هر دو شیوه، از گوشه‌هایی برای پرده‌گردانی (مدولاسیون) آواز از دستگاهی به دستگاهِ دیگر استفاده می‌شود؛ با این تفاوت که در مرگّب خوانی از گوشه‌هایِ معمول و متعارف برای این منظور استفاده می‌شود (مثلاً وارد شدن از ماهور به بیاتِ اصفهان از طریق گوشه‌ی عراق)، ولی تغییرِ مقام در مرصّح خوانی حائزِ پیچیدگی و بداهگی بیشتری است و ممکن است از گوشه‌هایِ معمول برای این منظور استفاده نشود.

۹. Hack.

۱۰. در غزلیاتِ سعدی چنین بیتی آمده است:

صورتگرِ دیبایِ چین گو صورتِ رویشِ بین یا صورتی برکش چُنین؛ یا توبه کن صورتگری

ولی علی‌اکبر شیدا، در تصنیفی، بیت را به صورت زیر درآورده است:

صورتگرِ نقاشِ چین! رو صورتِ یارم بین یا صورتی برکش چُنین؛ یا ترک کن صورتگری

۱۱. «وامیق و عذرا» عنوانِ فارسیِ داستانِ عاشقانه‌ی یونانی‌الاصلی که احتمالاً در دوره‌ی انوشیروان به زبانِ پهلوی درآمده است. کهن‌ترین روایتِ فارسیِ این داستان سروده‌ی عنصری بلخی است. این اثر به وزنِ شاهنامه است (از: دانشنامه‌ی دانش‌گستر).

۱۲. اشاره دارد به این گفتارِ هملت خطاب به لایرتیس (پرده‌ی پنجم، صحنه‌ی اول): «من اُفیلیا را دوست می‌داشتم. اگر محبّتِ چهل‌هزار برادر را روی هم می‌گذاشتید با عشقِ من برابری نمی‌کرد!»
(ترجمه‌ی مسعود فرزداد)

۱۳. «بیدرکجا»، با استناد به قولِ اسماعیلِ خوثی، واژه‌ای است خراسانی به معنایِ جایی که وطن نیست و آدمی آنجا احساسِ غربت می‌کند. تبعیدگاهِ اجباری.

۱۴. ولادیمیر مایاکوفسکی، شاعر و نمایش‌نامه‌نویسِ نوگرایِ روس در جنبشِ فوتوریسم. در این‌جا تلمیحی وجود دارد به کلامِ قصاری از او، با این مضمون که «میخِ کفشِ من از تمامِ تراژدی‌هایِ گوته دردناک‌تر است».

۱۵. اشاره‌ای دارد به ترانه‌ای از خواننده‌ی لس‌آنجلسی: شیلا.

۱۶. لحن خوانش این شعر الهام‌گرفته از مراسمِ آئینیِ اوستاخوانی در یزد است.

۱۷. عنوان اصلی این قطعه از بیژن الهی که به‌یاد ژاله کاظمی (همسرِ نخستش) در ۱۳۶۱ سروده «مناعی» است. مناعی، جمعِ منعی به‌معنایِ خیرِ مرگ است. شاعر در مقدمه توضیح می‌دهد که شعرش «پایبند این قاعده نیست که بآءِ وصلی را هم‌قافیه‌ی بآءِ اصلی» نکند.

۱۸. باطراوت، تر و تازه (واژه قدیمی).

۱۹. شعله و پاره‌ی آتش (واژه قدیمی).

۲۰. به فتح یا کسرِ نون، در قدیم مخفّف «اینک». اکنون.

۲۱. منسوب به شجر (درخت).

۲۲. افسانه، قصه‌ی شب.

۲۳. شبِ مهتابی.


۲۴. بیابانی که در آن راه گم می‌کنند.

۲۵. بی‌شمار.

در نگارش این کتابچه‌ی الکترونیکی، موارد زیر رعایت شده است:

† هر جا که پیوسته خوانده می‌شود، نشانه‌ی کسره گذاشته شده است؛ بنابراین واژه‌ای که در پایان کسره ندارد، به سکون آخر خوانده می‌شود.

‡ همه‌جا حرف «ی» برای بایِ نکره یا وحدت به کار رفته است.



George Koller: Electric, Upright Bass
Ben Riley: Drums
Mohsen Namjoo: Vocals, Setar, Guitar
Reza Moghaddas: Marimba, Electric Bass

Guest Musicians:
Peter Lutek: Clarinet, Saxophone (Tracks 1, 2, 3, 8)
Yahya Alkhansa: Drums (Track 10)

Music Production: Reza Moghaddas, Mohsen Namjoo
Recorded at Small World Music Center (Toronto, August 2015)
Mixing and Additional Recording: Bamahang Studios (April 2016)
Mastering Preparation: Ted Onyszczak
Mastering: Andy Krehm (Silverbirch Mastering)

Graphic Design: Navid Ghaem Maghami (namadesignstudio.com)
Photography: Bahareh Ahmadi (abr-media.com), Babak Payami, Michael Drucker
eBooklet Production: Sahandi & AmirKabir @ NÁKOOK



Special thanks: Moudy Schricker, Bahar, Allen Davis, Rodrigo Castro and Geff Van Harmelen

